



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارمین مسئله از مسایل چهارگانه طرف رابع که در تنازع بین زوجین است در مسئله مهر، این بود که «إذا أقامت المرأة بينة أنه تزوجها في وقتين بعقدين فادعى الزوج تكرار العقد الواحد و زعمت المرأة أنهما عقدان فالقول قولها لأن الظاهر معها و هل يجب عليه مهرا ن قيل نعم عملاً بمقتضى العقدين و قيل يلزمه مهر و نصف و الأول أشبه»<sup>۱</sup> تحریر این فرع و مسئله در دو بخش بود: یکی اینکه تنازع آنها در وحدت و تعدد عقد است که آیا یک عقد بود یا دو عقد؟ هر دو اتفاق دارند لفظاً دو بار عقد خوانده شد منتها زوجه مدعی تأسیس است که دو عقد است برای دو ازدواج که قهراً دو مهر را به همراه دارد، زوج مدعی است این دومی تکرار اولی بود احتیاط بود و مانند آن.

ترسیم اصل مسئله این است سابق که مسافرت‌هایی بود و افرادی می‌آمدند در مسافرخانه‌ها و کاروان‌سراها و قهوه‌خانه‌ها می‌خوابیدند برای رفع نیازهای یک هفته یا یک ماهی که بودند کسی را به عنوان عقد انقطاعی می‌پذیرفتند. این عقد انقطاعی که رواج داشت برای کاروان‌هایی که مرتب در رفت و آمد بودند وحدت و تعدد و امثال آن یک چیز رایجی بود که آن زوجه می‌گوید که شما دو بار در این سفر عقد کردی یا دو سفر آمدی، زوج می‌گوید یک سفر، گرچه در دیار ما این امر معهود نیست ولی در آن روزگار یک امر عادی بود. این مطلب اول.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۸.

مطلب دوم درباره وحدت و تعدّد عقد ثابت شد که عقد متعدد است، اصل تأسیس است و راه صاحب کشف اللثام راه تامی است<sup>۱</sup> و مرحوم صاحب جواهر مطلب جدیدی ارائه نکرده است<sup>۲</sup> همان راه صاحب کشف اللثام است و راه مرحوم شهید ثانی پیمودن آن آسان نیست<sup>۳</sup> پس دو عقد بود و لوازم آن هم دو است.

اما بخش دوم مسئله که آیا واقعاً دو مهر است یا یک مهر و نصف، پنج وجه است که این احتمالات پنج‌گانه بعضی خیلی دور است و بعضی‌ها میانی و بعضی‌ها اقرب به ذهن که همان احتمال اقرب به ذهن را دیگران فتوا دادند و مرحوم محقق هم پذیرفت. تقریباً پنج احتمال است: یکی اینکه دو مهر تام باشد، دوم اینکه یک مهر تام و یک نصف مهر باشد، سوم اینکه فقط یک مهر باشد، چهارم اینکه فقط یک نصف مهر باشد، پنجم اینکه اصلاً مهری نباشد، چرا؟ برای اینکه اگر دو مهر را تسمیه کردند و مساس هم حاصل شد و فراق «بعد المساس» بود دو مهر تام است و اگر «مهر المسمی» ای در کار نبود دو عقد بود دو مساس بود دو «مهر المثل» است، این فرض اول؛ فرض دوم آن است که در عقد اول مساس حاصل شد حالا یا «مهر المسمی» بود که مستقر شد یا «مهر المثل» بود که استقرار پیدا کرد، در عقد ثانی «مهر المسمی» ای در کار نبود و قبل از مساس طلاق حاصل شد یک متعه‌ای در کار بود که هست ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾<sup>۴</sup> هیچ مهری در کار نبود پس یک مهر است. پس وجه اول دو مهر است، وجه دوم این است که یک مهر یا یک مهر و نصف بود. یک مهر و نصف بودن به این است که در عقد اول یا «مهر المسمی» بود یا «مهر المثل»، مساس حاصل شد اگر «مهر المسمی» بود که آن مستقر می‌شود و اگر «مهر المسمی» نبود «مهر المثل» مستقر می‌شود یک مهر تام است و در عقد ثانی «مهر المسمی» ای در کار نبود فراق قبل از مساس بود پس

۱. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۴۸۳ و ۴۸۴؛ «و لو أقامت بینه بعقدين علي مهرين متفقين أو مختلفين فادّعي التكرير فأنكرت قدّم قولها من غير خلاف يظهر».

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ «المسألة الرابعة إذا أقامت المرأة بینه أنه تزوجها في وقتين بعقدين علي مهرين متفقين ...».

۳. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ «إذا اختلف الزوجان المتفقان علي وقوع عقدی نکاح بينهما في وقتين ...».

۴. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

«مهر المثل»ی هم در کار نیست می‌شود ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾. پس یا یک مهر و نصف است یا فقط یک مهر. یک مهر و نصف به این است که عقد اول مساس حاصل شده باشد تمام مهر است، در عقد دوم یک «مهر المسمی»ای برقرار کردند و قبل از مساس طلاق حاصل شد این می‌شود نصف مهر.

پرسش: ...

پاسخ: نه، منظور این است که این فروض متعددی که هست که یک مهر و نصف گفتند به چه مناسبت یک مهر و نصف گفتند؟ برخی هم گفتند که اصلاً مهری در کار نیست چون چند فرض دارد فقط آنچه که بحث است یک عقد است یا دو عقد؟ اینها گفتند دو عقد است، این دو عقد پنج یعنی پنج فرض دارد اینجا که نوشت مساس حاصل شد یا نشد، پنج یعنی پنج! آن جایی که هیچ مساس حاصل نشده باشد هیچ مهر ندارد که فرض پنجم است آن جا که در عقد اول مساس حاصل شده باشد و در عقد دوم مساس حاصل نشده باشد یا یک مهر است یا یک مهر و نصف، اگر اصل مهر بود و مساس حاصل نشد نصف مهر است، اگر اصل مهر هم نبود فقط متعه است ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ﴾.

بنابراین اگر اینها در مسئله مهر نظری داشتند، در مسئله مساس نظری داشتند در این فرع می‌آمد. آنچه که محور اصلی این مسئله است تنازع در وحدت و کثرت عقد است که آیا یک عقد است یا دو عقد؟ اینها که می‌آمدند در کاروان‌سراها کسانی را عقد می‌کردند آیا یک بار بود در این یک ماه، یا دو بار اتفاق افتاد؟ آن یکی می‌گوید دو بار بود، این یکی می‌گوید دومی تکرار اولی بود احتیاطاً عقد کردیم؛ اما مساس حاصل شد یا نه، «مهر المسمی» بود یا نه، «مهر المثل» شد یا نه، هیچ محل بحث نیست چون یک فرع رهایی است «فیه فروض خمسة» منتها برخی

از فروض محل ابتلا نبود ذکر نکردند. این یک مهر و نصف هم بر این فرض است که اگر چنانچه در عقد اول «مهر المسمی» بود یا اگر «مهر المسمی» نبود «مهر المثل» بود چون مساس حاصل شد یک مهر مستقر شد.

پرسش: ...

پاسخ: اگر اختلاف در مهر باشد بله اما اینها اختلاف در عقد دارند و چون در عقد اختلاف دارند ما با لوازم آن داریم استنباط می‌کنیم، اصلاً درباره وحدت و کثرت مهر بحثی نکردند و چون بحثی نکردند طرح دعوا نکردند محکمه حرفی ندارد، محکمه فقط حرف زوج و زوجه را گوش می‌دهد زوجه می‌گوید دو عقد بود زوج می‌گوید بله دو بار خواندیم ولی دومی تکرار اولی بود، همین! همین یعنی همین! اصلاً درباره مهر، مساس نزاعی نداشتند. اما اینکه یک بزرگواری می‌گوید یک مهر و نصف، برای تشقیق این فرض است فرض‌هایی که نگفتند، حالا که نگفته می‌شود فرض شود و محل بحث شود ما هم خیلی از نگفته‌های را می‌توانیم طرح کنیم می‌گوییم پنج فرض دارد چه اینکه پنج فرض هم هست. فرض اول آن است که در کل واحد دو عقد، مساس حاصل شده باشد این اگر «مهر المسمی» بود که بود، نشد «مهر المثل» دو مهر است.

پرسش: این فرض هم می‌شود که در هر دو بار قبل از مساس طلاق داد.

پاسخ: آن می‌شود پنجم یعنی پنجم! اگر دو عقد بود و قبل از مساس طلاق داده شده بود نه «مهر المسمی» بود نه «مهر المثل»، «لا مهر» که می‌شود قول پنجم. قول اول این است که دو مهر است، قول دوم این است که یک مهر و نصف است، قول سوم این است که یک مهر است، قول چهارم این است که یک نصف است، قول پنجم یعنی پنجم! «لا مهر له اصلاً» برای اینکه دو عقد بود و قبل از مساس افتراق حاصل شد. اینکه این بزرگواریها آمدند بحث

کردند یک مهر یا یک مهر و نصف، نه در محکمه آن مسئله اُولى طرح شد و نه در فرع محقق، یک فروضی است درباره نزاع انجام نشده، چون نزاع انجام نشده پنج فرض دارد پس پنج نحوه درباره مهر می شود تصمیم گرفت.

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خب! او که نوشت عقد موقت بود یا دائم! اگر در آن جا هم نبود تبدیل می شود به «مهر المثل»، اگر باطل بود که اصلاً در محکمه داخل نیست، اگر کسی مدعی عقد انقطاعی بود و مهری در کار نبود این باطل محض است، چون مهر گرچه در عقد دائم نه شرط است و نه جزء لکن در عقد انقطاعی رکن است، اگر در عقد انقطاعی رکن است مثل اجاره بدون ذکر «مال الإجاره» این می شود باطل یعنی باطل! باطل را که نه زوجه ادعا دارد نه زوج. پس این دو عقد اگر عقد انقطاعی اند حتماً در آن مهر مطرح است، اگر عقد دائم است که ظاهر حال این است که مطرح است و چون در بین فروض پنج گانه ظاهر حال این است که مهری در کار بود، بنابراین همان قول اول مقدم است که دو مهر ثابت می شود «لکل عقد مهر» اگر چنانچه مساس حاصل شده باشد این است و اگر مساس حاصل نشده باشد «مهر المسمى» چون بود نصف می شود.

تتمه فرع که مرحوم محقق فرمود قول اول اُشبهه به قواعد است برای اینکه ظاهر همین است، آن فروض بعدی یک فرض هایی برای حل جدول خوب است نه برای فقیه که بیاید وقت صرف کند ظاهر آن این است که عقد با شرایط خاصه انجام شد ما بگوییم عقد بود، مساس هم نبود، مهر هم نبود و فرقت حاصل شد «فلا مهر له اصلاً» که فرض پنجم است. این نزاعی که در محکمه مطرح است یک نزاع معقولى است نه اینکه آدم بنشیند جدول حل کند بگوید پنج فرض است، بله پنج فرض دارد. این تتمه فرع قبلى است.

اما «النظر الثالث في القسم و النشوز و الشقاق»<sup>۱</sup>. مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) كتاب شريف نكاح شرايع را به چهار طرف تقسيم کردند به چهار بخش اصلي؛ بخش اول درباره نكاح دائم است، بخش دوم درباره نكاح منقطع است، بخش سوم درباره نكاح عبد و أمه است، بخش چهارم درباره احكام نكاح است. اين بخش چهارم به پنج بخش فرعي تقسيم شده است: بخش اول مربوط به فسخ به عيب و تدليس است، دوم درباره مهر است، سوم درباره قسّم و نشوز و شقاق است، چهارم درباره اولاد است و پنجم درباره نفقات. حالا در اين احكام قسّم و نشوز و نفاق كه روابط خانوادگي بين زوج و زوجه است اينجا مرحوم محقق مي فرمايد كه «النظر الثالث في القسم و النشوز و الشقاق القول في القسم» حالا مرحوم صاحب جواهر و ساير شارحان آمدند گفتند بين «قسّم» و «قسّم» فرق است؛ «قسّم» مصدر است يعني تقسيم كردن، «قسّم» آن سهم است، شبيه «قسط و قسط»<sup>۲</sup>. در «قسط و قسط» يك تفاوت ديگري است؛ «قسط» يعني سهم ديگري را دادن، «قسط» يعني سهم ديگري را خوردن. «قسط» با «جور» كنار هم ذكر مي شود مي گویند او اهل «قسط و جور» است. اين قاسطان در زمان حضرت امير (سلام الله عليه) همين است، «قاسط و مارق و ناكث» اينها در حكم همان ضلالت و كفر و انحراف اند. «قسط» يعني سهم ديگري را مي دهد. «قسط» با «عدل» ذكر مي شود و «قسط» با «جور» ذكر مي شود؛ «جور و قسط»، «عدل و قسط». اين كه در سوره «ممتحنه» دارد كه خدا «مقسط» را دوست دارد ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾<sup>۳</sup>.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴۶ «... هو بفتح القاف مصدر قسمت الشيء أقسمه...»؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۰۶ «القسم بفتح القاف مصدر قسمت الشيء أقسمه و بالكسر الحظّ و النصيب...»؛ رياض المسائل (ط - الحديثة)، ج ۱۲، ص ۷۶ «أما القسم و هو بفتح القاف مصدر قسمت الشيء و المراد به قسمة الليالي بين الأزواج أما بالكسر فهو الحظّ و النصيب».

۳. سوره ممتحنه، آيه ۸.

«أَقْسَطَ» یعنی «أَعْطَى قِسْطَ غَيْرِهِ» سهم مردم را به مردم داد، اگر کسی سهم مردم را به مردم ندهد می‌شود «قاسط» نه «مقسط»، «مقسط» کسی هست که سهم مردم را به مردم واگذار کند.

حالا فرق بین «قَسَم و قِسَم» و اینها را که شارحان شرایع ذکر کردند. در جریان «قَسَم» فرمود که «و الکلام فیه و فی لواحقه أما الأول فنقول لكل واحد من الزوجین حق» که «يجب علی صاحبه القيام به فکما يجب علی الزوج النفقة من الکسوة و المأکل و المشرب و الإسکان فکذا يجب علی الزوجة التمکین من الاستمتاع و تجنب ما يتنفر منه الزوج»، بعد «و القسمة بین الأزواج حق»<sup>۱</sup> که این در صورت تعدد همسر است. در این بخش اول فرمود زن و مرد یک حق مشترکی دارند و حق متفاوت، هر کدام یک حقی دارند که بر دیگری واجب است که آن حق را ادا کند حق زوج بر زوجه مشخص شد، حق زوجه هم بر زوج مشخص شد «لکله واحد من الزوجین حق» که «يجب علی صاحبه» قیام به او، بعد فرمود همان طوری که بر زوج نفقه واجب است که باید هزینه زندگی همسر را تأمین کند که نفقه پوشاک است خوراک است نوشیدنی‌هاست مسکن است، بر زن هم تمکین از استمتاع واجب است و باید پرهیز کند از هر چه که باعث تنفر زوج است. این اجمال و ترجمه این متن است. اما وقتی به جواهر مراجعه می‌کنید می‌بینید به اینکه می‌فرماید درست است که هر کدام بر دیگری حق دارند اما حق زوج کجا حق زوجه کجا! دارد حق زوج به مراتب بیشتر است طوری که اصلاً قابل قیاس نیست آن وقت روایات فراوانی نقل می‌کند از اهل بیت (علیهم السلام) در عظمت حق زوج بر زوجه.<sup>۲</sup> این یک سلسله دستورهایی آن روزها بود که برای زن حرمتی

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴۶؛ «... و إن کان حق الزوج علی الزوجة أعظم بمراتب ...».

قائل نبودند اما حالا ما ببینیم قرآن کریم این طور تفاوت بین زن و مرد قائل است و ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾<sup>۱</sup> به این معناست، یا در بخش اجراییات و مدیریت و امثال آن است.

قرآن کریم در مسائل خانوادگی یک بحث دارد، در مسائل انسانی هم یک بحث اساسی دارد. در مسائل خانوادگی می فرماید: - حالا آن مسئله نفقه و امثال آن حساب دیگری است - ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ بعد در بخش دیگر فرمود: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾<sup>۲</sup> فرمود از حقیقت شما، از جنس شما نه از جنس دیگر، هیچ تفاوتی بین شما و آنها نیست، از همین حقیقت شما همسری را آفرید برای اینکه ﴿لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾، گرچه مسکن را زوج باید تهیه کند ولی از زوج برمی آید که سکونت زندگی را تأمین کند، آن آرامش و سکونت منزل به عهده زن است، آن هنر در مرد نیست، آن مهربانی و آن رقت قلب است که می تواند مدیریت خانه را با سکونت تأمین کند، این عرضه هرگز در مرد نیست. فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ تمام اضطراب های شما را او می تواند تأمین کند به شرطی که او را نرنجانید، این عرضه از شما برمی آید. اگر تفسیر قرآن و بحث های آیات قرآن و روایات اهل بیت خوب تبیین شود، هرگز توهم باطل مردسالاری و امثال آن نیست، هرگز صاحب جواهر این طور قلم فرسایی نمی کرد که حق زن کجا حق مرد کجا! فرمود مگر شما نمی خواهید در زندگی آرام باشید؟ نه خودت می توانی آن آرامش را تأمین کنی و نه در حوزه و دانشگاه به شما آن آرامش را می دهند، آرامش شما در خانه است. شما خیلی خسته ای، یکجا به هر حال باید آرام باشد یا نه؟ این آرامش نه از شما برمی آید نه از محل کار شما، فقط از همسر شما برمی آید. او را نرنجان، احترام او را حفظ بکن، او مادر منزل

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

است، سکینت به عهده اوست. اگر ذات اقدس الهی این هنر را به زن نداده بود، این قدرت را به زن نداده بود که او بتواند مدیریت منزل را به عهده بگیرد، نمی فرمود که هدف خلقت این است که شما به وسیله او آرام شوید؟ این مثل مسکن نیست که شما با پول تهیه کنید، زود عصبانی شوید، زود برنجی، زود فریاد بکشید، زود بد بگویید، اینها در زن نیست، بی خود او را نرنجان، او می تواند مادر خوبی باشد برای فرزندان شما ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾. ما به مرحوم صاحب جواهر خیلی یعنی خیلی! احترام می گذاریم چون در کنار سفره او هستیم؛ اما لغزش های فراوانی دارد که ما آن لغزش ها را اصلاً نمی گوییم، یک؛ و خدا غریق رحمت کند کاشف الغطاء بزرگ را! که صاحب جواهر را از لغزش ها نجات داد، دو. «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز»،<sup>۱</sup> آن حرفی که صاحب جواهر در باب «کُر» زد<sup>۲</sup> که شیخ انصاری محترمانه جواب ایشان را داد، اگر آن صاحب جواهر با همان گرایشی که در بحث «کُر» داشت همین طور جلو می رفت که شلوغ می شد. کاشف الغطاء جلوی ایشان را گرفت یعنی صاحب جواهر وقتی که از بحث «طهارت» گذشت به بحث «صلات» رسید و قبله معصومین و محرابی که معصوم در آن نماز خوانده رسید به آن حرف های بلند و عرشی کاشف الغطاء برخورد کرد خیلی وضع ایشان آغاز شد. خلاصه این است که این حرف ها را برای هر کسی یعنی برای هر کسی حق ندارید نقل بکنید.

مرحوم صاحب جواهر در بحث «کُر» که کُر دو ضابطه دارد: یکی مساحت است که ریاضی است، یکی وزن است؛ آب اگر از نظر وزن به این اندازه برسد کُر است و اگر از نظر مساحت به سه وجب و نیم در سه وجب و نیم در سه وجب و نیم رسید کُر است. آنجا یک شبهاتی مطرح است که ما تجربه کردیم آزمایش کردیم که این

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۷۳؛ «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز» \*\*\* ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست».

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳.

سه وجب و نیم در سه وجب و نیم، این سه وجب و نیم به توان چند، با آن وزنی که گفتند اینها کم و زیاد دارد، چگونه در می‌آید؟ بزرگان آمدند گفتند آب‌ها فرق می‌کند سبک و سنگین می‌کند، هیچ فرقی ندارد؛ اما ایشان از قلم خود گذشت یعنی گذشت که این را - معاذالله - ممکن است مثلاً ندانسته باشند که اینها با هم تفاوت دارند. این حرف خیلی حرف تلخی است! بیش از این ما این را باز نکنیم.

اما شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب طهارت چون کتاب طهارت ایشان مثل کتاب مکاسب شهرت علمی را ندارد چون کتاب طهارت را آن اوایل مرقوم فرمودند وقتی به این مسئله می‌رسند که این تفاوت دو واحد سنجش را شما چگونه حل می‌کنید؟ اگر هر آبی که به آن مساحت بود به این وزن بود و هر آبی که به این وزن بود به آن مساحت در می‌آمد، هیچ حرفی و اختلافی نبود؛ اما دو علامت و دو معیار فقهی که با هم نمی‌سازند چکار می‌کنید؟ ایشان بعد از اینکه خیلی اشاره می‌کند به اینکه مبدا - معاذالله - کسی خیال کند که گوینده توجهی به این مطالب نداشت، تعبیر بلند و عرشی مرحوم شیخ انصاری این است که «تعالی الله و تعالوا عن ذلک علواً کبیراً»<sup>۱</sup> او را می‌گویند شیخ انصاری! می‌گوید خدا منزّه از آن است که نداند چه می‌گوید و این ذوات قدسی که جانشینان الهی‌اند و خلفای الهی‌اند مطهر از آن هستند که ندانند «تعالی الله و تعالوا عن ذلک» متنها مؤدّبانه حرف جوهر را رد می‌کند. اگر صاحب جوهر با همین دید جلو می‌آمد چه می‌شد؟! در خیلی از جاها مثلاً وقتی رسید به مسئله کتاب «صلات» آن قلم قُرس و قَدَر کاشف الغطاء را دید که امام می‌داند، عالم به غیب است، با خبر است که در جلد‌های بعدی آن غفلت را تدارک کرد. امام عالم به غیب است، عالم به «ما کان» است، عالم به «ما یکون» است، خلیفه الهی است، «ولی الله» مطلق است، این کاشف الغطاء است! اینها پرچمدارانی هستند که خیلی از علما که

۱. کتاب الطهارة (للشیخ الأنصاری)، ج ۱، ص ۱۹۲.

در سطح صاحب جواهر هستند زیر پرچم آنها هستند، ما هم که شاگردان و طلبه‌های عادی هستیم زیر پرچم اینها هستیم، کاشف الغطاء کجا صاحب جواهر کجا! او که اهل کلام بود، او که معتقد به علوم عقلی بود، او که عاقلانه می‌اندیشید، او که متکلمانه می‌اندیشید، فقیهانه می‌اندیشید، فیلسوفانه می‌اندیشید، جلوی تندوری‌های صاحب جواهر را گرفته است.

غرض این است اگر این بحث‌های مردسالاری رخت برمی‌بست و این تفسیرها رواج پیدا می‌کرد که هیچ یعنی هیچ! در هیچ کمالی از کمالات علمی نه ذکورت شرط است نه انوئت مانع، هیچ! به نحو سالبه کلیه شما هیچ کمالی از کمالات علمی در اسلام پیدا نمی‌کنید که مشروط به ذکورت یا ممنوع به انوئت باشد، این طور نیست؛ بله کارهای اجرایی تقسیم شده است کارهای اجرایی که در آن فضیلت نیست حالا اگر گفتند زن قاضی نمی‌تواند بشود، نشود! اما زن می‌تواند در حدّ صاحب جواهر و بالاتر از صاحب جواهر بشود که شاگردان او مرجع تقلید بشوند یا شاگردان او قاضی بشوند. مرجعیت یک کار اجرایی است فضیلت نیست، قاضی شدن یک کار اجرایی است این که فضیلت نشد تا شما بگویید زن نمی‌تواند قاضی باشد یا زن نمی‌تواند مرجع باشد. الآن شما می‌بینید - خدا غریق رحمت کند امام و شهدا را! - وقتی زن‌ها آمدند در بخش‌های وسیعی از دانشگاه آن بخش‌های علمی عمیق را این دختر خانم‌ها یا جلوتر هستند یا هم‌سطح هستند. ما نگذاشتیم اینها بیایند! الآن هم که آمدند - متأسفانه - قدر اینها را نمی‌دانیم اینها را به بازی سرگرم کردیم! این هنر نیست که دختران ما مثلاً فلان جا مُشت بزنند مدال بگیرند، هنر در این است که نیمی از جمعیت یعنی این هشتاد میلیون چهار میلیون آنها زن هستند این چهار میلیون مثل چهار میلیون مرد احتیاجات فراوانی دارند این احتیاجات فراوان را خانم‌ها و دخترهای ما فراهم بکنند به اینها بدهند دیگر زن احتیاج نداشته باشد که برود به مرد مراجعه کند و به طبیب مرد، به مهندس مرد تا ما بگوییم «عند

الضرورة» مستثناست، چرا ضرورت بشود تا استثنا بشود؟! او که عرضه این را دارد این کنکورها نشان داد این المپیادهای علمی نشان داد. اینکه قرآن فرمود: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۱</sup> معنای این آن نیست که المپیاد جهانی بروید آنجا بلکه حرفتان برود آنجا حاکم بشود. در سه جای قرآن فرمود این کتاب را هدر ندهید، این کتاب حرف اول جهان را می‌زند: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾، ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup>، یک؛ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۳</sup>، دو؛ ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾<sup>۴</sup> وجود مبارک حضرت هم که آمد همین کار را می‌کند، او که - معاذالله - دین جدید و کتاب جدیدی که نمی‌آورد و وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»<sup>۵</sup> حرف اول را اسلام می‌زند منتها ما از آن طرف داعیه ظهور و حضور هستیم «و عَجَّلَ فَرَجَ» می‌گوییم ولی میدان دید ما حرم است تا جمران، جمران است تا حرم، همین! ما جهانی حرف می‌زنیم و قمی فکر می‌کنیم، این جهانی نشد! اگر ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ است به دست ما باید بشود. ما باید ببینیم در جهان چه خبر است چه مکتبی است چه چیزی است اینها را ارزیابی کنیم یا برویم یا پیام را برسانیم، این وظیفه ماست. کدام مطلب علمی است که بیاید در حوزه و جواب نگیرد اینکه نیست اما ما نباید این را این طور بگوییم هم فعلی حرف بزنیم هم نظیر سابق این طور مثل صاحب جواهر بگوییم که حقی که مرد بر زن دارد اصلاً قابل قیاس نیست، چه حقی دارد؟!

پرسش: ...

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

۲. سوره توبه، آیه ۳۲؛ سوره غافر، آیه ۱۴؛ سوره صف، آیه ۸.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

۴. سوره نساء، آیه ۷۹ و ۱۶۶؛ سوره فتح، آیه ۲۸.

۵. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴.

پاسخ: روایت را باید بر قرآن کریم عرضه کنیم. خود ائمه فرمودند هر چه که ما گفتیم ببینید در کجای قرآن آمده است.<sup>۱</sup> در قرآن کریم شما هیچ جا نمی‌بینید که کمالی از کمالات علمی مشروط به ذکورت یا ممنوع به انوثة باشد، مرد بودن شرط باشد یا زن بودن مانع؛ بلکه کارهای اجرایی تقسیم شده است اما این که گفته شد اگر زنی در دوران بارداری در ایام نفاس رحلت کند «مَاتَتْ شَهِيدَةً»<sup>۲</sup> این کم فضیلت است؟! اگر گفتند بهشت تحت اقدام مادر است<sup>۳</sup> کم فضیلت است؟! تحت اقدام پدر که نیست، اقدام یعنی اقدام! یعنی خط مشی مادر نه یعنی آنجا که مادر راه می‌رود خط مشی مادر است که بهشتی را تأمین می‌کند البته پای مادر را بوسیدن فضیلت است اما روایت که این را نمی‌خواهد بگوید، می‌گوید بین خط مشی مادر بهشتی پرور است، خط مشی پدر که این طور نیست، آن شیریه که او می‌دهد، آن تربیتی که او می‌کند، آن تأثیری که او دارد، عرضه برای مادر است نه برای پدر، نفرمود «الجنة تحت اقدام آبائکم» خط مشی را او می‌دهد مادر اگر مادر باشد بهشتی پرور است. در کدام مستحب از مستحبات است که ذکورت شرط است یا انوثة مانع؟! کجاست؟! کدام مقام از مقامات اولیای الهی است که ذکورت شرط است؟! البته کارهای اجرایی با مردم تماس داشتن، جنگ کردن، رهبری جنگ را به عهده داشتن بلکه اینها کارهای اجرایی است و برهان عقلی مسئله هم این است روح که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۴</sup> روح نه مذکر است نه مؤنث، دین هم برای تربیت روح آمده است، تربیت انسان آمده است. انسانیت انسان به روح اوست نه به بدن او، بدن یا این چنین ساخته شده است یا آن چنان، روح که این چنین و آن چنان ندارد؛ بلکه خصوصیت‌های بدن باعث تقسیم کار است نه توزیع درجات فضیلت و علم، بلکه این شخص رقیق‌تر است کارهای سبک‌تر را به او می‌دهند این شخص

۱. ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵؛ «إذا جاءکم عنی حدیث فأعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط».

۲. ر. ک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۴۱؛ مهذب الأحکام (للسبزواری)؛ ج ۳، ص ۴۴۸ «من مات فی حیضها مات شهیداً إلى غیر ذلك من الموارد».

۳. ر. ک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص ۴۳۴؛ «الجنة تحت اقدام الأمهات».

۴. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

سنگین تر است کارهای سنگین تر را به او می دهند بدن فرق می کند کارها را هم باید تقسیم کرد اما علم برای بدن نیست عقل برای بدن نیست ولایت مداری برای بدن نیست، فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) شدن برای بدن نیست.

وجود مبارک حضرت امیر وقتی که دوباره از صفین برگشتند آمدند تجهیز کنند نیرو را به صفین، خطبه ای دارد که این خطبه در نهج البلاغه است.<sup>۱</sup> با کافی مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) آشنا هستید ایشان در کتاب قیّم کافی فرمایش کم دارند غالباً حدیث نقل می کنند، در بحث صفت فعل و صفت ذات که فرق آنها چیست یک فرمایشی دارند، خیلی کم اتفاق می افتد که مرحوم کلینی در کافی یک فرمایشی داشته باشند، در آن جا خطبه «اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ» را از وجود مبارک حضرت امیر می خواهد نقل کند می گوید علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) «بَابِي وَ أُمِّي»<sup>۲</sup> پدر و مادرم فدای علی! خطبه ای خواند که تمام جن و انس اگر جمع بشوند و در بین اینها پیغمبری نباشد احدی نمی تواند مثل این خطبه بخواند، خیلی هم درباره این خطبه فرمایش دارند. بعد برهان اقامه می کنند می گویند یک عویصه ای بود که هیچ کس نتوانست جواب بدهد فقط حضرت امیر جواب داد آن عویصه عبارت از شبهه ملحدان است و زنادقه آنها که - معاذ الله - به خدا و قیامت چیزی معتقد نیستند یک شبهه ای از دیرباز داشتند می گویند شما که می گوئید خدایی هست خدا عالم را خلق کرد، خدا عالم را از چه چیزی خلق کرد؟ اگر از یک مواد و ذرات موجود خلق کرد پس معلوم می شود قبل از خلقت خدا یک سلسله اموری موجود هستند که خدا ندارند، اگر از عدم اینها خلق کرد عدم که قابل مبدأ شدن نیست که ما بگوییم خدا از عدم چیزی را خلق کرد و شیء هم که خالی از دو طرف نقیض نیست یا وجود است یا عدم؛ یا از شیء موجود خلق

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۲۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۳۶.

کرد پس معلوم می‌شود قبلاً یک چیزهایی بودند که خدا نداشتند، یا از معدوم خلق کرد معدوم که نمی‌تواند ماده چیزی قرار بگیرد که اصلاً از عدم چیزی را بسازد، شیء هم که خارج از دو نقیض نیست یا وجود است یا عدم. این شبهه از دیرزمان بود.

مرحوم کلینی می‌فرماید این یک غده‌ای بود بدخیم در اذهان دیگران، وجود مبارک حضرت امیر آمد فیلسوفانه این را حل کرد گفت اینکه گفتید شیء خالی از دو نقیض نیست درست است، اجتماع نقیضین محال است درست است، ارتفاع نقیضین محال است درست است، اما بی‌راهه رفتید نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست شما گفتید که خدا جهان را یا «من شیء» خلق کرد پس قبل از خدا چیزهایی بود یا «من لا شیء» خلق کرد «لا شیء» که چیزی نیست که خدا از «لا شیء» آسمان و زمین بسازد شیء هم که خارج از نقیضین نیست ما قبول داریم که شیء خارج از نقیضین نیست اما بی‌راهه رفتید نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست چون هر دو می‌شود موجب، نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء». مرحوم کلینی می‌گوید اگر جن و انس جمع بشوند نمی‌توانستند فقط حضرت امیر آمد جواب داد گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَقَرُّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ»<sup>۱</sup> نه «من لا شیء»، «من لا شیء» می‌شود موجب. «من شیء» موجب است، «من لا شیء» همان هم موجب است چون «من» نشیء است. نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است نه «من لا شیء» و حضرت امیر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَقَرُّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا كَانَ». این طور که کلینی بررسی می‌کند می‌گوید پدرم و مادرم فدای علی! مرحوم صدر المتألهین که کافی را شرح کرد به اینجا که رسید می‌گوید اینکه مرحوم کلینی فرمود اگر جن و انس جمع بشوند در بین اینها انبیا نباشد کسی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۳۴.

نمی‌تواند مثل علی حرف بزند باید یک قیدی می‌آورد آن انبیای بزرگ مثل اولوا العزم، وگرنه از هر پیغمبری هم ساخته نیست که این‌طور حرف بزند.<sup>۱</sup> ۲۵ یعنی ۲۵ سال قبل از حضرت امیر صدیقه کبری<sup>۱</sup> در خطبه فدکیه گفت: «الحمد لله الذي خلق الاشياء لا من شيء»<sup>۲</sup> ۲۵ یعنی ۲۵ سال! خطبه‌ای که کلینی می‌گوید جن و انس نمی‌توانند فاطمه ۲۵ سال قبل از حضرت امیر این را فرموده است. نمی‌خواهیم بگوییم که - معاذالله - او بالاتر از حضرت امیر است اینها یک نور هستند ولی این زهراست! هیچ کمالی در اسلام مشروط به مرد بودن یا ممنوع به زن بودن نیست، کارهای اجرایی البته تقسیم شده است و در بخش‌های دیگر هم که فرمود زن و شوهر و اساس خانواده یک چیزهای مشترک است، دوستی مشترک است ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ که - إن شاء الله - اگر فرصت شد در جلسه دیگر مطرح می‌شود!

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج ۴، ص ۴۷؛ «فلو اجتمع السنة الجنّ و الانس و ليس فيها لسان نبي، اي من اعظم الأنبياء كنوح و ابراهيم و ادريس و شيث و داود و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم أجمعين...».

۲. ر. ک: دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص ۱۱۱؛ الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۹۸؛ «...أَبْدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا...».